

می خورند، بعضی انقلاب‌ها توسط فرزندانشان خورده می‌شوند. ضرب‌المثل عامیانه: «این به اون در». انقلابیگری (ENGLABIGARY): یک شیوه رفتاری افراد جوان و کم سن و سال. رفتار سیاسی آدمی که هنوز خانه و ماشین نخریده و کار ثابتی ندارد. در اثر مراجعه به پزشک درمان آن ممکن است. انقلابی حرفه‌ای: آدمی که کار دیگری بلد نیست.

اوباش (OWBASH): گروهی از مردم که فحاشی کنند، جلوی مردم را بگیرند، دیگران را کتک بزنند، به مردم حمله کنند، لباس نامرتب و کثیف بپوشند و با صدای بلند علیه آدم‌های محترم فریاد بزنند.

اوپک (OPEK): یک سازمان بین‌المللی کشورهای تولیدکننده نفت. سازمانی که در آن سقف تولید را پایین نگه می‌دارند و قیمت را بالا می‌برند.

اولیگارشی (OLIGARSHY):

گروه‌سالاری. حکومتی که در آن یک گروه محدود از نیروهای خودی در مورد اکثریت مردم تصمیم می‌گیرند. گروهک‌سالاری. باندسالاری.

انشعاب (ENSHEAB): تقسیم شدن. منشعب شدن. جدا شدن. رها شدن. بعد از هر ائتلاف اتفاق می‌افتد. پس از انتخابات میزان آن افزایش می‌یابد. ضرب‌المثل: دو تا که با هم جمع می‌شن حزب تشکیل می‌دن، سه تا که شدن انشعاب می‌کنن. جدا شدن لوله یا سیم از لوله اصلی یا سیم اصلی. در شرایط فشار افزایش می‌یابد.

انقلاب (ENGHELAB): شاه‌رضای سابق. ۲۴ اسفند سابق. انواع مختلف: صنعتی، کبیر، اکبر، سوسیالیستی، سفید، اسلامی. نام خیابان‌ها و میدان‌های مختلف. معانی مختلف: بالا و پایین رفتن، بالا رفتن پایینی‌ها، پایین رفتن بالایی‌ها، آشوب، درهم ریختن، تغییر صورت. شعارهای مختلف دارد: مرگ بر پلیس فاشیست پهلوی، مرگ بر شاه، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، برو گمشو کمونیست، سوسول‌ها کوشن، تو سوراخ موشن، مرگ بر آمریکا، مرگ بر بدحجاب، جنگ جنگ تا پیروزی، مرگ بر لیبرال، مرگ بر تکنوکرات، مرگ بر چیزهای دیگر. بعضی انقلاب‌ها فرزندان خودشان را

ب

اداری و سیاسی قابل استفاده است.
بباد (BAD): هوای متحرک. جریان
تعیین کننده در سیاست. موضوع
تعیین کننده اساسی در اقتصاد. تورم:
باد اقتصادی. انواع: باد موافق، باد
مخالف، باد منافی. جمله قصار:
اینقدر می زنمت که باد کنی. در
شرایط توقف تولید مصرف ملی
دارد. در اثر وزش شدید آن اوضاع
مملکت عوض می شود.
بادپا (BADPA): تندرو. آتارشیست.
کسی که سوار موتور هوندا ۱۲۵
می شود. کسی که حوصله استفاده از
عقلش را ندارد. کسی که باد به پایش

باتون (BATOON): شیئی طولانی که
بر کمر آویزند یا در دست بگیرند و
دیگران را با آن اصلاح کنند. وسیله
اعلام نظر. یک نوع آرامبخش. انواع
مصرف: رسمی، غیررسمی، قانونی،
غیرقانونی.

باچ (BAJ): خراج. مالیات. عوارض.
پولی که شهروندان درجه یک از
شهروندان درجه دو می گیرند. در
گذشته بدون رضایت و به زور آن را
می دادند. در اثر کاهش تولید، میزان و
تنوع آن افزایش می یابد.

باجناق (BAJENAGH): دو نفر که درد
مشترک دارند. جهت تحکیم روابط

می خورد.

بادسنج (BADSANJ): وسیله تعیین جهت گیری های سیاسی.

باربر (BARBAR): کسی که بار می برد. شهروند درجه دو. کسی که عواقب اشتباهات شهروندان درجه یک را باید تحمل کند. مردم. باربران: گروه وسیعی از مردم.

بازار (BAZAR): محل خرید و فروش. محل رفت و آمد جناح راست. یک مسیر راست برای جهت دادن به سیاست ها. محل تصمیم گیری های اقتصادی. انواع: آزاد، سیاه، آهنگرها، مسگرها، عطارها. از آنجا وارد سیاست می شوند و پدر مردم را در می آورند.

بازجو (BAZJOO): کسی که باز هم دنبال چیزی است. کسی که همه چیز می پرسد جز چیزهایی که به او مربوط است. مستنطق. اهل سین جیم. در اثر مواجهه با او آدم دچار سردرد و دردسر می شود.

بازخواست (BAZKHAST): کاری که هر شهروند درجه یک هر روز در مورد هر شهروند درجه دو انجام می دهد. کسی که باز هم چیزی خواسته است. کسی که تا چیزی را که از تو خواسته است به او ندهی رهایت نمی کند.

بازداشت (BAZDASHT):

توقیف. حبس. جلوگیری. کسی که در گذشته باز یا شاهین یا عقاب داشته است. در اثر هر نوع مراجعه به هر جایی چه تصادفی چه غیرتصادفی ممکن است اتفاق بیفتند. انواع: غیرقانونی، به عنف، جبراً، بی دلیل ... و قانونی. کسی که جایی را بازنگه داشته است. کسی که باز را در جایی نگه داشته است.

بازده (BAZDEH): نتیجه. معمولاً منفی است در حالی که قرار بوده مثبت باشد. در اثر دخالت دولت کاهش می یابد. کسی که پس از پایان دوره به ده خودشان برمی گردد. کسی که باز هم به ده آمده است. در گذشته به اندازه و نتیجه کار هم گفته می شد. دادن مجدد و مکرر.

بازدید (BAZDID): دیدار مجدد. کاری که سعید امامی با روزنامه فلان می کرد. دیدن باز و شاهین را گویند. دیدن جایی که باز است. دید زدن مجدد. تکرار چشمچرانی. انواع: رسمی، غیررسمی، افتتاحیه، اختتامیه، تشریفاتی. روش کار: تعدادی باکت و شلوار جمع می شوند، کسی با پیراهن و شلوار می آید و با قیچی نواری را پاره می کند و خبر آن را شب در تلویزیون

شده. شناختن دوران‌های قدیم. از آن طریق همزمان با توسری خوردن استخوان‌ها را از قبر در می‌آورند و به آن افتخار می‌کنند.

باطنی (BATENI): کسی که به ظواهر اهمیت زیادی می‌دهد و تلاش می‌کند خودش را طوری نشان بدهد که انگار ظواهر برای او هیچ اهمیتی ندارد. یک نوع محمدرضا.

باقی (BAGHI): ماندگار. پاینده. جاوید. یک نوع عمادالدین. عمادالدین باقی: کسی که تا حرف می‌زند همه به او اعتراض می‌کنند. جهت تعطیل کردن هر روزنامه‌ای قابل استفاده است. جمع: باقیات. باقیات‌الصالحات: مقداری کارهای خوب که توسط چند عمادالدین باقی انجام شود.

باکتری (BAKTERI): موجوداتی نادیدنی که باعث بیماری می‌شوند و به دلیل اینکه چهره عوض کرده‌اند به راحتی دیده نمی‌شوند. در شرایط مشکلات و نابسامانی‌ها سر و کله‌شان پیدا می‌شود. برای فشار آوردن به ارگانسیم استفاده می‌شود.

بالغ (BALEGH): کسی که به سن اعتراض کردن نسبت به سیاست‌های خاتمی رسیده است. کسی که به اندازه سه برابر سنش سابقه مبارزاتی

اعلام می‌کنند. مهمترین کار رئیس جمهور. تکرار آن باعث افزایش سازندگی می‌شود.

بازرس (BAZRAS): بیکار. جاسوس. کسی که زیر آب می‌زند. کسی که موقتاً مورد احترام قرار می‌گیرد. کسی که باز هم به او می‌رسند.

بازنگرشی‌گری (BAZNEGARESHGARI): تسجدیدنظرطلبی. ریویزیونیسم. تسجدیدنظرکردن در اصول و دیدگاه‌های سابق. تجدیدنظرطلب: آدمی که جرأت دارد اعتراف کند که در دوران جوانی چه حماقت‌هایی انجام داده است. آدمی که هم عقل دارد و هم اعتقاد. مقابل اصول‌گرا. اصول‌گرا: آدمی که برای زمانی که صرف به دست آوردن اصولش کرده، بیشتر اهمیت قائل است تا حقیقت.

بازی (BAZI): کاری که هر روز در مملکت می‌بینیم. انواع: کاغذبازی، سیاست‌بازی، روش‌نفکربازی، قرتی‌بازی. انواع محترمانه: فوتبال، خاله‌بازی. در آن یک عده می‌بوند و یک عده می‌بازند، بعداً از اول شروع می‌شود. در شرایطی که کشور زیادی ثروتمند باشد افزایش می‌یابد.

باستان‌شناسی (BASTAN SHENASI): عملی موهوم از دیدگاه کسانی که فکر می‌کنند همه چیز از امروز شروع

دارد. کسی که شجاعت کتک زدن پیرمردها و زنان را اخیراً پیدا کرده است.

باند (BOND): دسته، گروه، جمعیت، حزب، جامعه، انجمن، لجنه، لژ، پارچهٔ نظیف، محلی برای فرود هواپیما، افراد یک جناح سیاسی، اعضای آن هرگاه رئیس شوند همدیگر را به کار می‌گمارند. جهت افزایش قدرت مفید است. هرکس به سیاست داخل شده از آن بی‌بهره باشد ول معطل است.

بحران (BOHRAN): وضعیت آشفته سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی که در آن وضعیت هیچ قانونی وجود ندارد و سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و سگ صاحبش را نمی‌شناسد. وضع مطلوب برای نیروهای انقلابی، مدینه فاضله آنارشیست‌ها. بسیاری از رهبران و نیروهای سیاسی تنها در شرایط بحرانی می‌توانند باقی بمانند و به محض حل بحران سقوط می‌کنند.

بخیل (BAKIL): نوع پیشرفتهٔ خسیس. خسیس کسی است که دوست ندارد چیزی از مالش به دیگران برسد، اما بخیل کسی است که دوست ندارد چیزی از مال دیگری به دیگری برسد. **بَدبَدبَد (BAD, BAD, BAD):** نوعی

برخورد خشونت‌آمیز و تندروانه که عناصر دوّم خردادی و معتقد به جامعه مدنی در جریان حملهٔ خشونت‌طلبان از خود نشان دهند.

برابری (BARABARI): برخورد یکسان با همهٔ مردم در همهٔ امور اجتماعی. شعاری که قبل از هر انقلابی می‌دهند. جمله قصار: همه با هم برابرند، اما بعضی برابرترند. وقتی کسی با اصرار از آن طرفداری می‌کند، یا خیلی احمق است یا خیلی حقه‌باز.

براندازی (BARANDAZI): نوشتن مقاله انتقادی که در روزنامه یا مجله چاپ شود. هر نوع فعالیت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی که توسط عوامل غیر خودی صورت بگیرد و نشان دهد که آنان زنده‌اند.

برچسب (BARCHASB): نوعی اتهام استاندارد شده و تولید انبوه شده که به دلیل ضیق وقت برای چسباندن به پیشانی مخالفان توسط مسئولان مربوطه و نیروهای خودی مورد استفاده قرار می‌گیرد. انواع: جاسوس، گروهکی، مساله‌دار، مورددار، چپ.

بسررس (BAR-RES): کسی که کتاب‌های مردم را می‌خواند و روابط مشکوک و مساله‌دار عوامل موجود در کتاب را بیرون می‌آورد. یک انسان شریف که برای نظارت بر روابط

یک توپ بسیار بزرگ را به زمین می‌زنند و به یک سبد بسیار کوچک سوراخ می‌اندازند.

بعث (BAAS): انگیزش، رستاخیز. نام یک حزب عرب، ناسیونال سوسیال عربیسم، حزبی که شصت سال است تصمیم دارد سه امر متضاد یعنی ناسیونالیسم، سوسیالیسم و عربزدگی را با هم پیوند دهد و پس از شصت سال فقط موفق شده دیکتاتوری را حاکم کند.

بقچه (BOCHCHEH): دستمالی بزرگ که در آن لباس می‌گذاشتند و باگروه آن را می‌بستند. کمد سابق. دراور سابق.

بگاہ بگاہ (BEGAH BEGAH):

بعضی اوقات، گاهی، قبلاً به آن گاه گاه گفته می‌شد، اما بعداً فهمیدند گاه گاه صدای خنده است و از آن به بعد به آن بگاہ بگاہ گفتند.

بلایا (BALAYA): جمع بلیه، چند بلا. وقایعی مانند زندان و بازداشت و احضار و قتل و درگیری و ضرب و شتم که از سوی نیروهای خودی صادر شود. آنچه عناصر خودی در حق عناصر نخودی انجام دهند. آنچه از عناصر خودی صادر شود.

بلعیدن (BAL-IDAN): فرو بردن لقمه از گلو به یکبارہ. شیوه غذا خوردن برادران زحمتکش و فداکار.

شخصیت‌های داستان‌های نوشته شده، پول می‌گیرد.

برنامه‌ریزی (BARNAMEH RIZI):

کاری که دولت برای تنظیم اقتصاد در زمان‌های کوتاه‌مدت یا میان‌مدت یا درازمدت انجام دهد: مجموعه اقداماتی که قرار است در آینده انجام شود ولی انجام نمی‌شود و در عوض اقداماتی انجام می‌شود که قرار نیست انجام شود، اگر آن اقدامات پیش‌بینی شده انجام شود معمولاً تورمی به میزان ۲۰ تا ۳۰ درصد حاصل می‌شود.

بزرگداشت (BOZORGDASHT):

مراسمی که برای یک موجود کوچک برگزار کنند تا آن موجود بزرگ شود. گاهی اوقات نیز اشتهاها بزرگداشت بزرگان برگزار می‌شود.

بستنی (BASTANI): چیزی که به جایی ببندند. آنچه بر جایی آویزند. آنچه آویخته باشد بر جایی. اتهامی که به دیگری بندند. نوعی شیرینی سرد که به صورت قیفی یا لبوانی یا چوبی مصرف شود. مصرع: ما بسته تو هستیم حاجت به بستنی نیست.

بسکتبال (BASKETBALL):

سبد توپ. توپ سبد. توپ اسبد (در زبان پهلوی). نوعی ورزش که در آن تعدادی موجود طولانی و اکثراً سیاه

بلندپرواز (BOLAND PARVAZ):

موجودی بدبخت در جهان سوم که کلیه اقداماتش با شکست مواجه می شود.

بلندگو (BOLAND GOO): دستگامی

که صدا را بلند می کند و حقانیت کسی که آن را در دست دارد به اثبات می رساند. شیء مورد نیاز ناطق. وسیله ای که برای اطاعت یک گروه از حرف های یک نفر ضروری است. از اشیائی که برای انقلاب کردن کاربرد فراوان دارد.

بن بست (BON-BAST): وضع موجود.

آینده ای که در پیش داریم. نتیجه سیاست های جاری.

بورژوا (BOOR ZHOVA):

موجودی که قبلاً پولدار بوده و در حال حاضر با بدبختی کلاس خودش را حفظ می کند. رانده شده. اخراج شده. مصادره شده. بر باد رفته. ثروتش را باد برده است و آن را به صاحبان ثروت های بادآورده داده است. شازده قراضه.

بوروکراسی (BOOROKRASI):

دیوانسالاری. حکومت ادارات بر مردم. یک شیوه جدید برای تقسیم حداقل درآمد نفت میان گروهی از آدم ها که به جای کار مفید پشت یک میز می نشینند و برای جلوگیری از

تولید کشور وقت خودشان را تلف می کنند. عناصر ثابت: دربان، حراست، گزینش، جلسه، کمیسیون، سمینار، حمل و نقل، رستوران. کاغذبازی. محل استخدام ملیجک. نظامی که اعضای خانواده سیاستمداران به جای خوابیدن در خانه در ادارات چرت می زنند. جملات قصار: «نمی شه»، «امروز برو فردا بیا»، «حجابت رو درست کن»، «ورود با لباس آستین کوتاه ممنوع»، «تعاونی امروز عدس توزیع می کند». یک سیستم علمی برای نابود کردن شعور کارکنان و حاکم کردن متوسط ها.

بوسه (BOOSEH): واد! بلا به دور،

این حرف ها کجا بود؟ گلاب به رویتان، روم به دیوار، اصلاً، خدا شاهد است این حرف ها سال ها است از فرهنگ لغات حذف شده. انواع قدیم و منحل: بوسیدن، ماچ، ماچ کردن. انواع جدید: آستان بوسی، پابوسی، دست بوسی، معانقه، مصافحه.

بو قلمون (BOOGHALAMOON):

نوعی پرنده کارگزار که دائم صدا بدهد و رنگ عوض کند.

بولتن (BOOLTAN): نشریه داخلی.

نوعی نشریه محرمانه و غیر علنی که

مالی فراوانی دارد، اما حال و حوصله کار کردن ندارد. کسی که وقتی دروغ می‌گوید همه می‌فهمند.

بی‌ستون (BI-SOTOON):

محلی که ستون ندارد. کسی که ستون ندارد. روزنامه‌ای که ستون ندارد. خانه‌ای که ستون ندارد. نام یک اثر تاریخی در استان کرمانشاهان (ر.ک). لطیف صفری). محلی که بیست ستون دارد. نصف محلی که چهل ستون دارد. از این ستون به آن ستون فرج سرکوهی است. نام یک ستون طنز در یک روزنامه سابق.

بی‌سرو صدا (BI-SAR-O-SEDA):

مخفیانه. به طوری که هیچکس نفهمد. کسی که بدون سر هست و لذا صدا نمی‌دهد. آرام. ساکت. مظلوم. بدبخت. بیچاره. شهروند درجه دو. مدنی. کتک خورده. خاک بر سر. ذلیل مرده

بی‌طرف (BITARAF): کسی که

جهت‌گیری ندارد. آب‌زیرکاه. نخودی. کسی که هنوز طرفی اختیار نکرده. به مرد مجرد هم گفته شده است. ماست. بیکار (BIKAR): کسی که کار ندارد. کسی که تولید نمی‌کند کسی که تغییری در اوضاع نمی‌دهد. مسئول محترم. کسی که دائمانطق می‌کند. کسی که به دلیل اینکه فایده ندارد به

در آن علیه نشریات غیرمحرمانه و علنی مقاله بنویسند. وسیله خط دادن به مسئولان و خط خطی کردن رئیس جمهور.

بوم (BOOM): صدای خشونت طلبان.

به اصطلاح (BE ESTELAH): اینطور نیست. دروغ می‌گوید، ما فکر می‌کنیم درست نیست. مثال... «به اصطلاح روشنفکر»... «به اصطلاح جامعه مدنی»... «به اصطلاح لیبرال»...

بهشت (BEHESHT): محلی که نیکوکاران پس از مرگ همیشه در آنجا خواهند بود و در آن خوشبختانه نه گزینش وجود دارد، نه حراست.

بی‌دروپیکر (BI-DAR-O-PAYKAR):

محلی که در و پیکر ندارد. بی‌در و دروازه. گنجمنقلی. بی‌حساب و کتاب. بلا تکلیف. اتفاقی که برای سازمان‌های مختلف مملکت هر روز می‌افتد. سازمان‌های اداری. صدا و سیما. اوضاعی که هر روز می‌بینیم.

بی‌ریا (BI-RYA): کسی که خودش را

خوب نشان می‌دهد. دروغگو. شارلاتان. بدسابقه. کسی که احتمالاً حداقل ده پانزده جرم سنگین در گذشته داشته است. کسی که یقه‌اش را کاملاً می‌بندد. کسی که مشکلات

۳۸ دایرةالمعارف ستون پنجم

دنیال اصلاح کردن دیگران است. کسی که بیش از حد گفتمان می‌کند. وضعیتی که نیروهای سیاسی در صورت افزایش تولید به آن دچار می‌شوند.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

پ

پا بر جا (PABARIA): استوار. پایدار. موجودی که اگر دنیا هزار کیلومتر جلر برود از جایش تکان نمی خورد. جمله قصار: ایستادم که ایستادم.

پابوس (PABOOS): انجام دهنده اقدامات عملی جهت اثبات دیدگاه‌های نظری.

پاتیناژ (PATINAZH): هنرمندانه لیز خوردن.

پاچه (PACHEH): بخشی از شلوار که در شرایط بحرانی گرفته شود. پاچه ورمالیده: کسی که در حال بالا زدن پاچه خودش پاچه بالا نزده دیگران را بگیرد.

پا (PA): یک عضو طولانی و فعال بدن که با آن به دیگران لگد می زنند. پابرهنه وسط حرف دیگران دویدن: دخالت کارگزاران در دعوی اصلاح طلبان و محافظه کاران. پا در میانی کردن: اظهارات فراجناحی آقای عسگر اولادی برای تمام کردن دعوی محافظه کاران و اصلاح طلبان به نفع هیأت‌های مؤتلفه. پافشاری: رفتار گروه فشار در برخورد با پاهای مردم. یکی از اعضای بدن انسان که برای آن پاپوش می دوزند. ابزار ایستادگی. پا در هوا: کسی که بیش از حد معمول ایستادگی کرده است.

پارتی (PARTY): واسطه تبدیل پپه به خودی. کاتالیزور انجام عملیات اداری. نوعی میهمانی که در آن عناصر معلوم الحال مرفه بی درد شلنگ تخته بیندازند. نوعی تشکیلات سیاسی که در آن از پایین فشار بیاورند و از بالا امتیاز بگیرند. حزب. نوعی عنصر واخورده راست‌گرای سلطنت‌طلب وابسته به قوم پارت. آپارتی: عنصر مؤنث خشونت‌طلب. سلیطه.

پاره‌آجر (PAREH AJOR): وسیله‌ای جهت کشتمان و کوفتمان، یک شیشی سنگین از خاک رُس پخته، جهت نابودی انواع دشمنان نزدیک و در دسترس به خصوص صهیونیسم اثر قطعی دارد. در اثر اصابت آن ورم، آماس، کبودی و یا خونریزی حاصل گشته و باعث تغییرات ایدئولوژیکی می‌گردد. با دست قابل پرتاب است. یک نوع سنتی آن به نام کلوخ جهت جنگ در گذشته استفاده می‌شد. ضرب‌المثل عامیانه: «کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است»

پافشاری (PAFESHARI): پا را در یک محل ثابت و مشخص گذاشتن و محکم فشار دادن. این عمل برای احساس حقانیت و مظلومیت مفید است. پافشار: کسی که پایش را فشار

داده و محکم ایستاده است. روی زمین سفت پافشاری نکردی: کنایه از کسانی است که پایشان را در جایی فشار می‌دهند که قبل از آنها دیگران در همانجا همان کار را کرده‌اند، یا کسانی که برای فشار دادن پایشان بر یک محل خاص دستمزد می‌گیرند. پانسمان (PANSEMAN): محل مراجعه خشونت‌طلبان.

پاورچین (PA-VAR-CHIN): روش نزدیک شدن نیروهای متعهد به نیروهای مسئله‌دار برای تبدیل مشکوک به معدوم. قبل از پاورچین رفتن، دور زدن هم توصیه شده است. پپه (PAPEH): بچه خودی. نیروی مناسب برای کارهای حساس.

پخش (PAKSHI): محلی در صدا و سیما. یک جناح سیاسی. تلویزیونی. یک دسته سیاسی. گروه. باند. همه چیز غیرقابل پخش است، مگر اینکه تشکیلات بفرماید. ریاضیات کاربردی.

پرت و پلا (PART-O-PALA): اظهارات اخیر.

پرچم (PARCHAM): پارچه‌ای رنگی که بر سر چوبی آویزند و به آن باد بوزند و هم‌زمان سرود ملی کشور را بخوانند.

پرده (PARDEH): محلی که مصالح

مطبوعات پیدا می شود. محل اجتماع دشمنان، تئوری توطئه. آنجا کیه پشت پرده که سایه اش را من می بینم. همه از آنجا خبر دارند. معمولاً مطبوعات از آنجا کنترل می شود.

پک و پوز (PAK-O-POOZ): دک و پوز. بخشی از صورت که حول و حوش دهان قرار دارد. محلی که در اثر دعوا و کتک کاری و مشت خوردن تغییرات مختصری در شکل و رنگ آن به وجود می آید. پک و پوز زدن: دهان سرویس کردن، کتک حسابی زدن.

پلورالیزم (PLOORALIZM):

چندمنظوره، همه جوره، مختلف الزوایا، متعدد، هر جور راحتی. ضرب المثل عامیانه: موسی به دین خود عیسی به دین خود. کیان.

پلورالیسم (PLOORALISM):

قاطی پاطی. شلم شوربا. درهم برهم. در اثر ترکیب مسعود بهنود و عمادالدین باقی و سعید رفیق دوست و حمید جلایی پور ایجاد می شود. استعمال آن در جامعه مدنی باعث توسعه فرهنگی می شود. عامل انفجار. ضرب المثل: پلورال باش تا مدنی شوی. گاهی اوقات اشتباهاً به معنی تکثرگرایی هم به کار رفته. دگراندیش. (مقابل جگراندیش).

کشور را پشت آن نگه می دارند، یا در پشت آن در مورد مسائل مهم تصمیم می گیرند.

پرستش شخصیت

(PARASTESH-E-SHAKHSIAT):

کاری که همه نظام های سیاسی هم به آن انتقاد می کنند و هم آن را انجام می دهند.

پرشور (POR-SHOOR): جوشان. داغ کرده. جوش آورده. هیجان زده شده. دشمن شکن.

پروژکتور (PROJECTOR): وسیله روشن کردن مواضع مبهم.

پرولتاریا (PROLETARIA): کارگر تهیدست. کارگر مستضعف. ترجمه ایرانی آن مستضعف است. یک نوع نیروی کار که اعضای حزب از طرف او سخنرانی می کنند. چهره سینمایی پرولتاریا در فیلم های روسی مردی است با سبیل پرپشت، با قدی حدود ۳ متر و نیم، دارای مادری چاق و فداکار، و هشتاد فرزند، در حالی که پرچم سرخی در دست دارد دائماً تیر می خورد. به کارگرانی که برای اعتصاب کردن خلق شده اند نیز گفته شده است.

پشت پرده (POSHT-E-PARDEH):

محل مخفی، پستو، محل تصمیم گیری های اساسی. در

متفاوت.

بی صلاحیت. حذف شده. کسی که با هیچ کدام از مسئولان مربوطه هیچ نسبت خویشاوندی ندارد.

پیام (PAYAM): آنچه هنرمند موظف است بدهد. انواع پیام: "خدا یکی است"، "مستضعفان باید مستکبر شوند"، "آمریکا جنایتکار است"، "آزادی باعث گسترش فساد می شود"، "عدالت در همه جای جهان باید گسترش پیدا کند جز در کشور ما"، "جنگ خوب است". هنرمند متعهد: هنرمندی که زیاد پیام بدهد.

پیام دوم خرداد

(PAYAM-E-DOVVOM-E-KHORDAD):

هر چیزی که مقصود باشد. برای جلوگیری از مخالفت استفاده می شود... و غیره. هر چیز جدید. مثال عامیانه: آب که از آسیاب افتاد، چه یک متر چه صد سانت.

پیچ (PICH): یک وسیله فلزی برای وصل کردن دو چیز به همدیگر. برای حفظ ائتلاف میان مهره های هنرمند و نیروهای سیاسی طرفدار در کشورهای خیلی انقلابی استفاده می شود.

پیشوا (PISHVA): رهبر. شخص اول. کاریزما. در نظام های دیکتاتور مانند فاشیسم آلمان برای رهبر به کار رفته است. موجودی که اگر به او علاقه

بیت:

تمام دنیا یک طرف، من یک طرف عزیزم، عزیزم...

پلیس (POLIS): نیرویی که باید نظم برقرار کند. گروهی از مأموران که لباس مشخص و واحدی می پوشند و از دیدن آنان باید افراد احساس امنیت کنند. گروهی مأمور که ترافیک اتوموبیل ها را کنترل می کند و حضورشان در خیابان باعث بند آمدن خیابان می شود.

پناهنده (PANAHANDEH): آنکه از ترس عقرب به مار غاشیه پناه برد. از چاله به چاه افتادن. بدبختی مضاعف. ضرب المثل کرمانی: "همون خر سیاه، راه آسیا." آنکه از مصیبتی به مصیبتی دچار آید.

پوتین (POOTIN): کفش مستبد. میزان دیکتاتوری در هر کشوری با میزان مصرف پوتین آن کشور رابطه مستقیم دارد.

پوزبند (POOZ BAND): وسیله ای مناسب برای کاهش اظهارات مشکوک و نظرات انحرافی. برای حفظ وحدت استفاده از آن مفید است.

پیاده (PIYADEH): شهروند درجه دو. کسی که سواره نیست. نخودی.

پيله کردن (PILEH KARDAN): گیر دادن. گیر سه پیچ دادن. قلاب انداختن. در شرایطی که پرونده یک شهروند درجه دو در جایی گیر کند دچار این وضع می شود. بد پيله: نوع افراطی پيله کرده است.

پیمان عدم تجاوز

(PAYMAN-E-ADAM-E-TAJAVOZ):

نوعی پیمان که میان دو دولت بسته می شوند تا به بهانه نقض آن بتوان به طرف تجاوز کرد.

داشته باشید رفتارش آسمانی است و اگر از او بدتان بیاید حرکاتش مسخره است. مردی خشمگین و عصبانی که دائماً در حین سخنرانی دست هایش را تکان می دهد و دشمنان را تهدید می کند. موجودی که در مراسم رسمی بچه ها را نوازش می کند. پدر یتیمان و شوهر بیوه زنان. کسی که همه در خیابان دوستش دارند و در خانه سفرینش می کنند. مثال: هیتلر، موسولینی، استالین.

Reza.Golshani
www.KetabFarsi.com

ت

تئوری من از همه بهترم اما همه میخوان منو نابود کنن.
تاب (TAB): پیچ و خم. تاب گیسو: کاری که بیگودی با مو می‌کند تا شاعر بابت آن صدها بیت بسراید.
تاب پارک: وسیله بالا و پایین رفتن و باد خوردن بدون احتمال سقوط.
تاب بازی: سوار تاب شدن، سوار شدن روی پیچ و خم. سیاسی کاری. از این جناح به آن جناح رفتن. تاب آوردن: آوردن تاب به شهر بازی. تحمل کردن حرف‌های سخنرانان محترم. تاب داشتن: کج و کوله بودن، ایراد داشتن، یه‌وری بودن. یارو تاب

تئاتر (TEATR): محلی که در صحنه آن عده‌ای یواش یواش راه می‌روند و بلند بلند حرف می‌زنند.
تئوری (THEORY): نظریه. فرضیه. عملی که باعث می‌شود افراد به اصول بدین شوند. تئوریسین: مخالف، معاند، ضد انقلاب، آدمی که باید سریعاً مقتول شود، مخالف تروریسین. تئوری توطئه: یک نوع تئوری که در آن آدم‌ها با فرض اینکه خودشان خوب هستند و بقیه خائن، دنیا را می‌بینند. انواع تئوری: تئوری توطئه، تئوری فشار از پایین و امتیازگیری از ملت بدبخت بیچاره.

کردن وقت چیزی که معمولاً به هم می خورد.

تاکتیک (TAKTIK): حقه بازی در کوتاه مدت. تنظیم یک برنامه دقیق در زمان محدود برای از بین بردن دیگران.

تاکسی (TAXI): وسیله ای برای انتقال افراد از جایی به جای دیگر. محل بروز صادقانه نظرات مردم. محل شنیدن آخرین نوارهای موسیقی بازار سیاه. محل شنیدن آخرین شایعات. دقیق ترین و سریع ترین رسانه گروهی برای پخش اخبار. تاکسی خالی: آوردن شانس. تاکسی برگشت: عضو محافظه کاران که دیگر کسی حرفش را قبول ندارد. به خشونت طلبان پرحرف نیز گفته شده است.

تأخیر (TAEKHIR): عقب انداختن. اتفاقی که برای هواپیماهای خودی همیشه می افتد. بلایی که سر اعلام نتیجه پرونده قتل های اخیر آمده است. اکثر کارها در مملکت به این شکل انجام می شود.

تاهل (TAAHOL): کاری که دو نفر در کمال عقل و اختیار علی رغم اینکه آن را اشتباه می دانند اما انجام می دهند. یک نوع قلعه که آدمی وقتی بیرون است می خواهد داخل آن بشود و وقتی به آن وارد شد می خواهد از آن خارج شود. اشتباه تاریخی.

داره: طرف اشکال سیاسی داره. تابان (TABAN): تابنده. درخشان. روشن. شفاف. به مسئولان محترم مملکت که دایماً مردم را نصیحت می کنند گفته شده.

تابلو (TABLO): نمایش. منظره. پرده. تصویر. آدمی که بین هزار نفر مشخص است. کسی که عینک دودی زده و فکر می کند کسی او را نگاه نمی کند. یک نوع جواد. تابی که از جایش کنده شود ولو برود. آدمی که تاب دارد و خودش را لو می دهد. کسی که تاب لو رفتن را دارد. اثر نقاشی یک هنرمند. مقداری رنگ که روی تکه ای پارچه ریخته است.

تاج (TAJ): ککلاهی جواهر نشان و گشاد که پادشاهان سرشان می گذاشتند و فکر می کردند مشکل ملت حل شده. موضوعی برای کشت و کشتار. وسیله نمایش قدرت. مسخره ترین شکل اعلام قدرت. استقلال بعدی.

تاریخ (TARIKH): مجموعه ای از وقایع گذشته که اجازه چاپ دارد. دروغ هایی که به گذشته نسبت داده شده. قسمت احمقانه گذشته که برای آیندگان ذکر می شود. فلسفه تاریخ: دروغ اندر دروغ. دستور دادن به گذشته برای اعمال نظر در زمان حال و تعیین تکلیف برای آینده. معین

اجتناب ناپذیر و غیرقابل تحمل. جمله قصار بیست ساله‌ها: امکان نداره، من هیچ وقت ازدواج نمی‌کنم. جمله قصار سی ساله‌ها: احساس خوشبختی می‌کنم. جمله قصار چهل ساله‌ها: بابا ولم کن، پدر منو درآوردی. جمله قصار پنجاه ساله‌ها: آدم باید تحمل داشته باشد. جمله قصار شصت ساله‌ها: خدا رحمتش کنه خیلی آدم خوبی بود، حیف که قدرش را ندونستم.

تبادل نظر (TABADOL-E-NAZAR): گفتمان. پریدن وسط حرف ناتمام دیگری. دنبال جواب گشتن. جمله قصار: اینقدر حرف بزنید تا طرف تان وقت حرف زدن پیدا نکند.

تسبخر (TABKHIR): بخارشدن، تبدیل یک مایع یا جامد به گاز. مفقودشدن یک انسان مشکوک بدون اینکه هیچ اثری از او پیدا شود. سرنوشت پیروز دوانی.

تبسم (TABASSOM): آهسته خندیدن. عکس‌العمل مسئولان وقتی که نمی‌خواهند به سؤال خبرنگار جواب بدهند. واکنش بازدیدکننده در هنگام مشاهده چهره بازدید شونده. لبخند بلا تکلیف.

تبصره (TABSAREH): توضیحی که در قانون می‌آورند تا ابهام آن را بیشتر

کنند.

تبعیض (TAB-IZ): انجام رفتار مناسب میان شهروند درجه یک و درجه دو. انجام اعمالی که جلوی پررو شدن شهروندان درجه دو را بگیرد. گرفتن حق از کسی که دلمان می‌خواهد و دادن حق به هر کسی که دلمان می‌خواهد. دادن بعضی چیزها به بعضی آدم‌ها و گرفتن بعضی چیزها از بعضی دیگر.

تبلیغ (TABLIGH): تکرار مداوم یک موضوع به حدی که آدم مجبور به پذیرش آن شود. دروغ را راست جلوه دادن. دروغ ممتد. حقه کردن.

تبلیغات (TABLI GHAT): یک روش هنرمندانه برای تبدیل دروغ به واقعیت. روشی که در آن حکومت‌ها با فرض بلاهت مردم حرف‌هایی را که همه می‌دانند دروغ است با اطمینان می‌زنند.

تپش (TAPESH): تاپ تاپ قلب در هنگام دیدن معشوق یا مأمور مربوطه یا آدمی با عینک دودی یا سخنرانان خشونت‌طلب. نام یک شوی تلویزیونی لوس آنجلسی.

تپق (TOPOGH): لکنت ناگهانی. کاری که مجری تلویزیون در هنگام خواندن شعر یا اسامی خارجی یا هر روخوانی دیگر انجام می‌دهد.

تجار (TOJJAR): جمع تاجر. گروهی بازرگان که در جمعیت‌های مختلفه اجتماع کنند و به نفع فقرا موضع بگیرند. کسانی که یک نانواپی را نتوانند اداره کنند، اما برای یک مملکت تصمیم بگیرند.

تجارت (TEJARAT): بازرگانی. خرید و فروش. مهم‌ترین نوع روابط سیاسی. کاری که جناح‌های سیاسی با هم می‌کنند. نام فیلمی از مسعود کیمیایی. گفتن آن بد است اما انجام دادنش خوب است. سوداگری.

تجربه (TAJROBEH): نامی که مردم روی اشتباهات خودشان می‌گذارند. تکرار آنچه در گذشته رخ داده است. تجربه کردن: انجام یک اشتباه جدید. تجربه‌مند: کسی که دایماً اشتباه می‌کند.

تجسس (TAJASSOS): انجام یک وظیفه انسانی و شهروندی در حق دیگران. یک عمل لذتبخش. به دست آوردن اطلاعات بی‌فایده در مورد یک بدبخت بیچاره برای به خاک سپاه نشاندن او. یکی از روش‌های درمان کرم معده. ترک آن برای خیلی آدم‌ها موجب مرض است.

تجلیل (TAJLIL): بزرگ کردن آدمی که مثل ما فکر می‌کند، برای تحقیر بزرگانی که مثل ما فکر نمی‌کنند.

روش انجام عمل: گروهی را با کت و شلوار در جایی جمع می‌کنیم. یک نفر را زیر نور پروژکتور روی صحنه می‌آوریم، به او چند جایزه می‌دهیم و چند شیشی به او آویزان می‌کنیم و از او عکس می‌گیریم. کاری که معمولاً در مملکت ما پس از مرگ آدم‌ها اتفاق می‌افتد، مگر اینکه تجلیل شده‌ها خیلی اهمیت نداشته باشند.

ت‌حزب (TAHAZZOB): حزب بازی، گروه بازی، مجمع بازی، جامعه بازی، سازمان بازی، و انواع بازی‌های دیگر. هر وقت همه چیز خراب شود به وجود می‌آید و هر وقت به وجود می‌آید همه چیز خراب می‌شود. برای انشعاب کردن ضروری است. در کوزه می‌گذارند و آبش را می‌خورند. اگر نباشد خیلی‌ها بیکار می‌شوند. برای رفع اوقات فراغت فایده دارد. ضرب‌المثل عامیانه: یکی نان نداشت، پیاز می‌خورد اشتهايش باز شود.

ت‌حسین (TAHSIN): نسبت دادن همه خوبی‌ها به یک آدم قبل از آشنایی کامل با او. یک روش برای فریب دادن دیگران.

ت‌حصن (TAHASSON): به جایی پناهنده شدن. بست نشستن. روش ت‌حصن: ابتدا یک گروه از افراد بیکار

گروه آدم زورگو می توانند انجام دهند. موضع شهروند درجه دو در مقابل شهروند درجه یک.

تحمیق (TAHMIGH): کسی را احمق خواندن. کسی را احمق دانستن. بهترین روش حکومت برای کسی که حوصله ندارد. روش کار خبیری با استفاده از چراغ.

تحریر (TAHAYYOR): حیران شدن. سرگشته شدن. اتفاقی که در اثر شنیدن اظهارات امام جمعه ارومیه به آدم دست می دهد.

تخته (TAKHTEH): تکه چوب بریده شده پهن به طول ۱۸ سانت و عرض ۷ سانت یا کمتر یا بیشتر. هر چیز مسطح و پهن مثل زمین فوتبال. به تخته اش کمه. یعنی یک چیز مسطح و پهن کم دارد. سر تخته بشورنت: ایشاءالله بمیری و من از دستت راحت شم. بزن به تخته: ماشاءالله، عجب با حالی!

تخریب (TAKHRIB): تخصص اصلی نیروهای متعهد.

تخصیص (TAKHASSOS): موضوع پیش پا افتاده. غیر ضروری. بدون استفاده از آن هم می توان کار کرد.

تدبیر (TADBIR): در گذشته های دور به دقت در کار گفته می شد. یک روش مدیریت. استفاده از تعدادی دبیر و

نسبت به یک مشکل لاینحل اعتراض می کنند، پس از مدتی به نتیجه نمی رسند، بنابراین یک جای خالی را پیدا کرده و در آن مدتی طولانی می نشینند، بعد با همدیگر حرف می زنند و اختلاف نظر پیدا می کنند، بعداً چون جوابی نمی شنوند و حوصله شان سر می رود بلند می شوند و می روند پی کار و زندگی شان، اما در هنگام خروج دستگیر می شوند و به همه چیز اعتراف می کنند. روش برخورد با تحصن: یک عده آدم عصبانی جمع می شوند و در حالی که ایستاده اند به آدم هایی که نشسته اند حمله می کنند و آنان را کتک می زنند.

تحفه (TOHFEH): هر چیز کمیاب و گرانبها. آقازاده. پسر مسئول محترم. عضو کارگزاران. پسر عباسقلی خان. نازنین پسر.

تحقیر (TAHGHIR): روش کنترل گروهی آدم هوشمند توسط تعدادی آدم زورگو.

تحکیم وحدت

(TAHKIM-E-VAHDAT):

چوب دوسر طلا. از گروه های فشار که دائماً کتک می خورند.

تحمل (TAHAMMOL): تنها کاری که یک گروه آدم ضعیف در مقابل یک

ترازو برای زدن به سر بیگناهان استفاده می‌کنند.

تراژدی (TRAGEDI): اوضاع روزانه خودمان. در اثر تکرار به کم‌دی تبدیل می‌شود.

ترافیک (TERAFIK): رفت و آمد آزادانه ماشین‌ها، موتورها و پیاده‌ها به هر صورت که دوست دارند. منبع درآمد دولت. وسیله تولید صدا، دود و بو.

تراکتور (TERAKTOR): یک نوع اتومبیل که برای کارهای کشاورزی و زراعت استفاده می‌شود. قله‌چماق. گنده‌بک. در صورتی که سلیقه‌ای در کار نباشد می‌توان از آن برای حمل و نقل و مسافرکشی هم استفاده کرد. خشونت طلب.

ترانزیستور (TRANZISTOR): یک وسیله برقی که مخالف با اهداف و آرمان‌های فرهنگی است. یکی از عوامل دشمن. جهت نفوذ به نیروهای خودی مورد استفاده قرار می‌گیرد. قرار است نوع انقلابی آن ساخته شود.

ترانس‌مدرن (TRANSMODERN): یعنی اینکه همه چیز همان‌طور می‌شود که ما می‌گوییم. ضرب‌المثل: کی مرده کی زنده است؟ و امروز برو فردا بیا.

معلم مدرسه برای اداره کارخانه‌ها و سازمان‌ها و ادارات مختلف. دبیرها را به کار گماشتن.

تدوین (TADVIN): جمع کردن و سرهم‌بندی مطالبی که دیگران نوشته‌اند در کتابی که به اسم جمع آورنده به چاپ می‌رسد. یک روش کتاب‌سازی. دانشمندی با استفاده از عقل و کار دیگران.

تذبذب (TAZABZOB): این طرف و آن طرف رفتن. این در و آن در زدن. چپ و راست رفتن. قاطی و پاطی کردن. دورویی همراه با پررویی. در مورد افرادی که درجه ذوب آنان پایین است زیاد اتفاق می‌افتد.

تذکر (TAZAKKOR): به یاد آوردن. یادآور شدن. جملات قصار تلویزیونی: لازم به یادآوری است، شایان ذکر است. روش‌های تذکر: اعدام، قتل با طناب، قتل با آمپول هوا، تصادف با اتومبیل، تذکر با استفاده از قمه، ضرب و جرح تذکرآمیز با چماق.

ترازو (TARAZOO): وسیله وزن کردن. وسیله‌ای که چیزی را در آن می‌گذارند و وزن می‌کنند. علامت قوه قضاییه. ترازوی خراب: ترازویی که معمولاً سمت چپ آن از سمت راست آن سنگین‌تر است. گاهی از

دیگری. مداوماً در تلاش مرگ دیگری بودن.

ترس (TARS): بیم. خوف. احساس ترسیدن. جازدن. در اثر مواجهه با خشونت‌طلبان و محافظه‌کاران عارض شود. در هنگام اعلام نظر مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اثر تماشای صدا و سیما یا شنیدن سخنرانی عارض می‌شود. در اثر عبور از کنار بعضی ادارات در آدم شکل می‌گیرد. ترسو: شهروند درجه دو. ترسناک: شهروند درجه یک. ترساندن: سخنرانی کردن.

ترور (TEROR): ترساندن مردم. استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز و غیرقانونی توسط حکومتی که صداقت دیکتاتور بودن علنی را ندارد. وسایل مورد استفاده: اسلحه، بمب، طناب، موتور سیکلت، چاقو، پنجه بوکس، زنجیر، دستمال گردن. یک روش مفید برای جلوگیری از افزایش جمعیت. انواع: رسمی، غیررسمی، گروهکی، دولتی. نوعی سیاست فرهنگی برای مقابله با تهاجم فرهنگی و حفظ هویت. از بین بردن مخالف برای ایجاد وحشت. کشتن آدمی که وجودش چندان تأثیری ندارد توسط آدمی که اطلاعی از اوضاع ندارد. تروریست: یک

ترانه (TARANEH): یکی از شیوه‌های تهاجم هنری. انواع مبتذل آن در لوس‌آنجلس و صدا و سیما تولید می‌شود. شعری که در آن آه و ناله کنند از فراق و همراه با خواندن آن بدون هیچ دلیل منطقی خودشان را تکان‌های نامربوط بدهند. انواع: مبتذل، لوس‌آنجلسی، مستهجن، بسیار مبتذل، سبک. از ترانه‌خوانی برای جاسوسی هم استفاده شده است. یکی از شیوه‌های سلطنت‌طلبان برای پافشاری بر اهداف‌شان. نمونه: گل پری جون، شب شب عشق و شوره، رفتم بر در شمس‌العماره. در هنگام خواندن ترانه لازم است که گردن را به طور متناوب به چپ و راست تکان بدهند و گرنه مورد قبول قرار نمی‌گیرد. پاپ جدید صدا و سیما: خواندن اشعار بی‌سر و ته توسط خواننده‌هایی که صدایی شبیه خوانندگان قدیمی یا لوس‌آنجلسی دارند.

تربیت (TARBIAT): فشار مداوم برای قبولاندن چیزهایی که دلایل آن آرایه نشده است. پس از ده سال نتیجه معکوس آن آشکار می‌شود.

ترحم (TARAHHOM): رفتاری که در دوران ماقبل تاریخ مردم در حق همدیگر انجام می‌دادند. رحم کردن به

سیاسی و تبدیل آنان به موجوداتی فرصت طلب، شیاد، بی رحم و احمق. راه انداختن تشکیلات.

تشنج (TASHANNOJ): آشوب. شورش. واکنش طبیعی رفتار محافظه کاران. همان جنبش است منتهی جنبیدن مردم سریع تر شده و تعداد حرکاتی که در زمان مشخص انجام می شود افزونی یافته است.

تشویش اذهان عمومی

(TASHVISH-E-AZHAN-E-OMOOMI):

مطرح کردن اختلاس ها و رشوه های کلان در سطح گسترده. جلوگیری از قتل به صورت غیرقانونی. گفتن اینکه بزرگتر از کوچک تر، بزرگتر است و دو دوتا می شود چهارتا. نوشتن هر حرفی در روزنامه که بتوان به آن گیر داد. نوشتن خبرهایی که اتفاق افتاده است.

تظاهر (TAZAHOR): کاری که انجام دهند که ریا بشود. هدایت و ارشاد و اصلاح مردم از طریق تغییر ظواهر آنان و ترغیب آنان برای رفتن به بهشت با ظاهر مرتب. این روش، تخصص نیروهای طالبان است. گفتمان قصار: «واسه چی این کاررو کردی؟ خواستم ریا بشه.» تظاهرات: رفتار جمعی گروهی که تظاهر می کنند.

احمق بدبخت فریب خورده که فکر می کند جهان را نجات می دهد، در حالی که خودش نابود می شود. اولین فکری که در اثر عجز به ذهن یک خسرونت طلب می رسد.

تریبون (TRIBOON): مدینه فاضله. مکانی که در آن آرزوها برآورده می شود. محل فحش دادن به دیگران. محلی که در آن آدم ها در هنگام حرف زدن دست شان را تکان می دهند و آب می خورند.

تزویر (TAZVIR): یکی از روش های برقراری ارتباط با مردم و اداره کشور. تسامح (TASAMOH): آسان گرفتن. خفه نکردن مردم. دیگران را با طناب در خیابان به قتل نرساندن. با محاکمه روزنامه نگاران را زندانی کردن. عطاءالله مهاجرانی هر از گاهی از این کارها می کند.

تساهل (TASAHOL): تسامح. سست گرفتن. هم معنی تسامح است منتهی چون با یکی از آنها کار درست نمی شود این دو را با هم به کار برده اند. نوعی سهل گرفتن فرهنگی. شکم روش فرهنگی. کالچرال دیسانتری.

تشکل (TASHAKKOL): شکل دادن گروهی انسان شریف و باشعور و مهربان و دلسوز در یک تشکیلات

دچار آن هستند. متهمی که نه می‌کشند، نه زندانی می‌کنند، نه تبرئه می‌کنند و نه جریمه می‌کنند.

تفاخر (TAFAKHOR): احساس خوشحالی از وجود داشتن. منت گذاشتن سر مردم و خدا برای اینکه اینجانب موجود می‌باشم.

تفاهم (TAFAHOM): حالتی که فرد در هنگامی که مخاطبش به او جواب ندهد و در مقابل اظهاراتش ساکت بماند، احساس می‌کند که به وجود آمده است. احساسی که دو موجود نفهم در هنگام مفاهمه بر سر دو مفهوم پیچیده هرگز به آن نمی‌رسند ولی سرانجام به دلیل خستگی چیزی را می‌پذیرند که به آن چیز موضوع مورد تفاهم می‌گویند. سوء تفاهم: وضعی که اکثر انسان‌ها به آن دچارند.

تفتیش عقاید (TAFTISH-E-AGHAYED): یک اقدام فرهنگی که در کشورهای فاشیست می‌کنند تا ببینند که در کله شهروندان چه می‌گذرد. جراحی مغز پیشرفته. زمانی رشد می‌یابد که تعدادی آدم اندیشمند در خدمت یک اندیشه احمقانه قرار بگیرند و قصد داشته باشند با تعدادی آدم اندیشمند که با آن اندیشه احمقانه مخالفند، بجنگند.

تفکر (TAFAKKOR): اقدامی خطرناک

تعصب (TAASSOB): دائماً عصبی شدن. گیر سه پیچ دادن به مردمی که نظر خاصی ندارند. مشکوک شدن به صورت نهادینه شده. دفاع کردن سرسختانه از چیزی که اطلاع دقیق از آن نداریم و حمله بی‌بازگانه به چیزی یا کسی که با آن چیز یا آن‌کس آشنا نیستیم. استفاده از عضله برای دفاع از اخلاق و آرمان.

تعقیب (TAAGHIB): دنبال کردن کسی یا چیزی برای اینکه ببینیم آن فرد یا آن چیز کجا رفته، با چه کسی کار داشته، چی داده و چی گرفته، آیا جاسوس است یا ضدانقلاب است یا در حال توطئه فرهنگی می‌باشد، در پی این امر نامبرده از محل فوق‌الذکر خارج و بدون علامت خاصی به محل اولیه بازمی‌گردد. نظریه دوشنبه: موارد فوق مورد تأیید است. از اقدامات مخفی برای کنترل آدم‌های علنی. قبل از خفه کردن افراد این کار را می‌کنند. در بعضی نظام‌های بسیار استبدادی بعد از خفه کردن هم آدم‌ها را تعقیب می‌کنند.

تعلیق (TAALIGH): آویزان کردن. آویزان شدن. معلق شدن. تعلیقی: زندانی که بلا تکلیف رها شود، نه زندانش کنند و نه پرونده‌اش مختومه شود. وضعیتی که اکثر مردم ایران

علیه حکومت و امنیت ملی.

تفکیک قوا (TAFKIK-E-GHOVA):

جدا بودن و استقلال قوای سه گانه از همدیگر. تفکیک قوا یک معنی دیگر هم دارد؛ این که هر کدام از مسئولان هر کدام از قوا حق دارد به اندازه نیازش در قوای دیگر دخالت کند. مثلاً یک عنصر خودسر حق دارد قانونگذاری کند، قضاوت کند و پس از قضاوت متهم را بکشد. در ایران قوایی که مردم در آن نقش دارند حق دخالت در قوای دیگر را ندارند، اما قوای دیگر حق دارند هر وقت دلشان خواست در قوه‌ای که مردم در آن نقش دارند، دخالت کنند.

تقلب (TAGHALLOB): برگشتن از حالتی به حالت دیگر. جعل. تبدیل آراء کاندیدای شکست خورده به نماینده پیروز در انتخابات. تبدیل یک قطعه کاغذ به مقداری پول قابل استفاده. یک عمل تخصصی و هنرمندانه برای کسانی که بیشتر مایلند از بخش غیراخلاقی عقلشان برای حفظ منافعشان استفاده کنند.

تکلیف (TAKLIF): واگذار کردن اجباری مدیریت یک کارخانه با چهل هزار کارمند و کارگر با درآمد ماهانه یک میلیون تومان به یک جوان ۲۴ ساله که تا ماه پیش در دکان

پدرش یا دفتر کار پدرش مگس می‌پراند. کاری دشوار به عهده کسی گذاشتن. شیوه تعیین مدیر شایسته در کشورهای جهان سوم و جهان خودی.

تکنسین (TEKNESIAN): یکی از عوامل فنی دشمن که به طور غیرقانونی از مرزها وارد کشور شده و از طریق تعمیر تلفن و تلویزیون و برق قصد دارد در نظام نفوذ کند و زبان‌های جبران‌ناپذیری به فرهنگ انقلاب بزند و در جهت جایگزینی تکنوکرات‌ها به جای نیروهای متعهد می‌باشد.

تکنولوژی (TEKNOLOGY): ماشین، موتور، پیچ و مهره. اگر مال ما باشد خوب است، اگر مال آنان باشد آخ است. منبع فساد است. ابزار تولید. ریشه آن «تخنه» بوده که در یونان باستان چند پیچ داشته باشد (نقل از الف. فردید). برای اهل کتاب و نصاری خوب است.

تاللو (TALAELO): درخشش. نوری که در هنگام رویت و ملاقات مسئولان امر به چشم مردم می‌خورد و باعث ناراحتی‌های چشمی آنان می‌شود.

تلفن (TELEFON): دستگاهی که الکساندر گراهام بل به عنوان یکی از

تَمَدَن (TAMADDON): شهرنشین شدن. چیزی که روستاییان مدتی پس از ماندن در شهر دوست دارند ایجاد کنند.

تَمَدَن (TAMADDON): شهرنشینی. برج‌سازی. آسفالت. افتتاح کند. دروازه آن معروف است. انواع بزرگ و طلایی دارد. اختلاس. هر وقت نام آن را زیاد ببرند یعنی یک اشکالی در یک جسابی موجود است. روزی صد دفعه ذکر آن برای دفع فشار اقتصادی مفید است. ضرب‌المثل عامیانه: با سخنرانی کردن دهن شیرین می‌شود.

تَمَسَاح (TEMSAH): موجودی دریایی و خشن و وحشی که در مناطق کثیف زندگی می‌کند و به دلایل احمقانه به آدم‌های مختلف حمله می‌کند و با وجود اینکه خودش مقصر است برای آنان اشک تمساح می‌ریزد.

تَمَشِیَّت (TAMSHIYAT): اسم محترمانه و ادبی شکنجه.

تَمَدْرُو (TONDRO): یک انسان سیاسی که دست و پایش از عقلش بهتر کار می‌کند و مجبور می‌شود یک کار را چند بار انجام دهد. مخالف گندرو.

تَنگ (TANG): فاصله مناسب در مدینه فاصله. تنگ چشم: نحوه نگاه

عناصر مشکوک غرب اختراع کرد و از آن برای ایجاد مزاحمت استفاده می‌شود. وسیله گذران اوقات فراغت. یکی از امکانات و وسایل کسب اطلاعات استراتژیک.

تَلَوِیْزِیُون (TELEVIZION): یکی از اموال شخصی علی لاریجانی که آن را در دوران جوانی در تاحیه لاریجانی کشف کرد و سپس به تهران آورد. رسانه‌ای که در آن جدی‌ترین مسائل با سطحی‌ترین شکل بیان می‌شود. وسیله اهانت به شعور یک ملت. وسیله بیان جزئی‌ترین مسائلی که در آفریقا اتفاق می‌افتد. یک رسانه سراسری که ثابت می‌کند هنر یعنی ابتذال.

تَمَثَال (TEMSAL): تصویر شخصی که آن را قاب بگیرند و در یک دوره مشخص و محدود بر دیوار بزنند و بعد به دنبال جایی برای گم و گور کردن یا پنهان کردن آن بگردند.

تَمَدَد (TAMADDOD): کشیده شدن. دراز شدن. طولانی شدن. دراز کشیدن. ولو شدن به صورت دراز. تمدد اعصاب: دراز کشیدن در یک دوره طولانی و به چیزی فکر نکردن. کاری که اکثر مردم ایران در اکثر اوقات انجام می‌دهند و ناراحتند که چرا پیشرفت نمی‌کنیم.

اقتصادی در مدینه فاضله. تنگدست: وضع محرومان در مدینه فاضله. تنگدل: حالت مردم در مدینه فاضله. تنگنا: وضع مدینه فاضله. تنگی نفس: احساس مردم در هنگام عبور از خیابان‌های مدینه فاضله. توسعه و گشادگی: راه خروج از مدینه فاضله. تنگاتنگ (TANGATANG): دو موجود که همدیگر را سفت چسبیده باشند و ول نکنند. در سیاست به حرکت دو جناح چسبیده به هم گویند. رابطه قاتل و مقتولی که یکی دیگری محکم را در آغوش کشیده و در حال خفه کردن اوست. مخالف گشادگشاد. تواب (TAVVAB): کسی که توبه کرده است. تواب سیاسی: کسی که از مواضع سابقش توبه کرده و با وجود اینکه می‌تواند به زندگی معمولش پردازد اما به عنوان مشاور نیروهای متعهد عمل می‌کند. توریسین متعهد و آرمانی. گوشت قربانی.

توپخانه (TOOPKHANEH): یک واحد فرهنگی - نظامی که پس از پایان جنگ هم شلیک می‌کند. وقتی که نیروهای امنیتی و نظامی کار فرهنگی هنری کنند. استفاده خصوصی از بیت‌المال. محل اجتماع دوستان سعید امامی. جایی که از طریق تهاجم نظامی با تهاجم

فرهنگی مبارزه می‌شود. جایگاهی که جنگ راه می‌اندازد تا نیروهای نظامی بیکار نمانند.

توتالیترا (TOTALITER): یک نظام سیاسی که در آن پلیس مخفی تعیین‌کننده اصلی اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط اجتماعی، خانواده و سیاست خارجی است و مدیران اداری زیر نظر جاسوسان اطلاعاتی فعالیت می‌کنند. نوعی فاشیسم پیشرفته که علاوه بر رفتار آدم‌ها، نیت و مقاصد آنان را هم کنترل می‌کند. حکومتی که در آن آرمان‌ها و اصول دولتی را به زور به مردم فرومی‌کنند. آرمان‌گرایی پلیسی.

توجیه (TOWJIH): حرف‌هایی که مأموران فرهنگی دولت در مورد کارهایی که مسئولان سیاسی حکومت انجام می‌دهند، می‌زنند تا مردم فکر کنند قضایا به همان صورتی که لازم بود اتفاق بیفتد، اتفاق افتاده است.

تورم (TAVARROM): باد کردن اقتصاد به دلیل سیاست‌هایی که حزب باد در کشور رایج کرده است و در آن زندگی افراد به باد رفته و به دامن صاحبان ثروت‌های بادآورده افتاده است.

توریست (TOORIST): جهانگرد. جاسوس. خوش‌خیال. کسی که آنقدر

توطئه: کشورهای خارجی. دلیل
توطئه: اهمیت ما در جهان.

توقف (TAVAGHGHOOF): اتفاقی که
هر دو سال یکبار در مملکت ما
می افتد. معمولاً هر توقف بیست تا
بیست و پنج سال طول می کشد و در
جریان توقف همه چیز ترقیف
می شود.

تولید (TOWLID): یکی از کارهای
نمایشی که در کشورهای جهان سوم
انجام می دهند تا هم دولت به مردم
نشان بدهد که به فکر محرومان و
پابرهنگان است و هم مشت محکمی
به دهان خارجی ها بزنند.

توهم (TAVAHHOM): احساس اکثر
سیاستمداران جهان سوم نسبت به
خارجی ها، مردم و همدیگر.

تهاجم فرهنگی

(TAHAJOM-E-FARHANGI): یک
نظریه سیاسی که نیروهای نظامی و
انقلابی پس از پایان جنگ و تسویه
حساب های سیاسی چون کسی برای
کشتن نمانده است انتخاب می کنند تا
با استناد به آن بتوانند روشنفکرانی که
زنده مانده اند را نابود کنند. این نظریه
توسط «استالین» کشف شد. نوعی
پارانویای پیشرفته.

تهدید (TAHDID): کاری که مسئولان
سیاسی هر وقت میکروفون دستشان

بی شعور است که فکر کرده می تواند
به کشور ما بیاید و کتک نخورد و به
همین دلیل هم حواش را کف دستش
می گذاریم. یک خارجی که قربانی
دعواهای داخلی می شود.

توس (TOOS): نام شهری در خراسان.
نام یک روزنامه سابق. محلی که در آن
با خودکار و خودنویس ناامنی ایجاد
می کنند. محل اقدام علیه امنیت
کشور. روزنامه ای که با تعطیل شدنش
کلیه مشکلات کشور حل می شود. اگر
مهاجرانی هم بود همان کار را می کرد
که بقیه کردند. به زادگاه فردوسی هم
گفته شده.

توسعه (TOWSE-EH): باز شدن.
فراخی. گشادگی. توسعه پایدار: نوعی
گشاد شدن که موجب در رفتن
نمی شود. نتیجه توسعه: پارگی و
جرخوردن. توسعه ناهماهنگ: ایجاد
شرح ذیل بدون ایجاد شرح صدر.

توطئه (TOWTE-EH): نوعی تئوری
که در آن معلوم می شود عوامل
استکبار جهانی تمام کارهایشان را اول
کرده اند و با وجود اینکه ما هیچ
نقشی در سرنوشت و زندگی
اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و
صنعتی آنان نداریم اما گیر داده اند به
ما و قصد دارند به جای حفظ منافع
ما منافع خودشان را حفظ کنند. محل

می آید می کنند.

تهران (TEHRAN): پایتخت ایران. باقرآباد سابق. شهری بزرگ که ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر بیکار از صبح تا شب از خانه بیرون می آیند، بستزین را مصرف می کنند و امکان تنفس در فضای آلوده را برای کلیه جمعیت فراهم می کنند، در مورد مسائل بشری تصمیمات مهم می گیرند و جهانیان را از سرگردانی و بدبختی نجات می دهند. تهرونی: کسی است که دو سال پیش از روستا به شهر آمده و به

پایان می گوید «پایون». یکی از مهم ترین مراکز اتلاف انرژی در جهان. محل تولید کثیف ترین هوا از گران قیمت ترین انرژی. مهم ترین مرکز تصمیم گیری های غیرقابل اجرا.

تیپ زدن (TIP ZADAN): کاری که جوانان می کنند تا مأموران محترم امکان بازداشت آنان را داشته باشند. تیمارستان (TIMARESTAN): محلی که دیوانه های رسمی را در آنجا نگه می دارند و آنان را از سایر دیوانگان جدا می کنند.